

موضوع در دولت و خدمات ابرکی که در نظر من عبدالحسین زمانیه
از قدر شرح نویست تا بحج ۵ ۲۵ صفحه ۳۴۵ تاریخ ۱۳۵۵ سال

لراک

در آن ایام کتابی چند برابر بودند که یکی کاظمی کاظم بود و دیگری
کاظمی باقر و دیگری حاجی عبدالحسین و یکی دوبرادر دیگر هم داشتند
که در قوجان بودند اینها در میان تجارتخانه و اعلیٰ معروف
بتقوی و نجابت بودند در اوقات ندر کز ظل سلطان و
امیر محمد حسین امام جمعه و حاجی شیخ محمد باقر مجتهد پیر حاجی
کاظمی حالیه کمال افتادند که از حلال و حرام این طایفه
که معروف بابی هستند و تمکیر کنند و نتیجه و نایب کلی
و قلع و قمع آنها برده باشند این همه نفر تنفقا بر این
امر قیام نمودند او که ملکه فانیته را سپرده که کسی نکایت
سجادی نکند بهمنین چاهار خانه ها و دروازه های اصفهان را
هم آدم که آمده هر که خارج بود رسیدگی و نگه دارند که خارج
نموند پس از ترتیب این کار فرستادند این سه برادر
نزد مادر خانه های دینیکر نموده و اموات نرا هم

تاج برده در مجلس گاه بطور شایسته مجلس نموده حضرت
سلطان الشهداء که لایزال مناسبت با کثرت آن بود این
فرمودند که ایها قدری در پرده ما بشنودلی زنانه آنها
را دستور دادند که بروند در جلفا که یک فرسنگی اصفهان
و محل آرامنه که صاحب تلکرافخانه بود نفوذی داشت
ارادت مخصوص نسبت بسطان الشهداء اظهار داشت
و مراود هم بود که در آنجا در پای تلکرافت او متحصن بودند
که دو تلکرافت بمراکز خارجه نماید و بسبب استخفاف از
برای مجلس خرامن نماید چنانچه شبانه روز زنانه در آنجا
بودند و از خدمت مردانه خودشان چنانچه نفوذی در اطراف
و کثافت زنانه نمیتوان بودند و آن رئیس تلکرافتخانه نهادی
نیز برای و محبت را نسبت به متحصنین تجرکی سپید داشت
و بعد از آنکه جناب سلطان الشهداء رئیس چایخانه اصفهان
که از اجبای بود خواستند دستور دادند که باید بکنفر

نخبه به طور چایاری از اصفهان حرکت بکشان و طهران
نماید هر نحو که درب دروازه بکنفری نکنند او را باید حرکت
بدهند ایشان هم قبول نمودند و جواب عرض نمودند که آب
را بتوسط اجترای چایخانه بعنوان گردش دادن بروند
بدون دروازه آن بکنفر برود و سوار شود پس از آن جناب
سلطان الشهداء سه مکتوب بطهران مرقوم داشتند که یکی
بناصرالدین شاه و دیگری به مخبرالدوله و سومی را به سپهسالار
که مختصر عبارت آن این بود که طایفه سلطان و امام جمعه
تتفقا برای اخذ عمل خودشان در حدود ابتداء و ادبیت
برآمده اند و اشخاصی را باسم بابی متهم نمایند و باو هر نوع
زحمت و ادبیت را روا میدارند از آنجمله این سه برادر را که
میزهد و ورع تجارت در میان مردم معروف بودند و دیگر
نموده و اسماک نیز با بیعتی برده اند لذا از دربار پادشاهی
و علمیه و شریعت بهیولنی استعدای مسود یا دست تعدی اینها

را از سدا کوتاه فرمائید و یا آنکه با جمعی مستقیم که باین اسم
میخوانند اجاره فرمائید از ایماک خاج شویم بعد ده
تکراتهم محض مبارک حضرت بهای الله جبرائیل عظیم بخوندند
از گرفتاری مختصات (جوابی غایت نموده که در به حکمت
ریش این بود میفرمایند بسیار البرقه من ارض حسنه
و مختصر نجاتی که بدل بر استخدا می بود داشت که در
نظر ندارم چونکه رسم حجاب سلطان الله او گامیرا حق
بود اصفها نرا نسبت بایشان حجاب فرموده بودیم این
رسم بابت را میهدی میهد که از خادین و محارم ایشان
بودند خواستند و فرمودند این پاکتها را بر سر داری میروی
بخاج شهر ایست حاضر است سوار میوی میروی لکات
و صورت تکراتمی که بفرستای همان مضمون پاکتها بود و باو
دادند که در کاشان لکاتان تکرات بیکی هرگاه
تکراتخانه آنجا هم بعد از آنکه که رسانید میروی لکاتان

و ایضا را میرسانی میهدی میهدی قول نموده و عرصه
را گرفت بدون آنکه برود بخانه خودش باینکه یکی اظهار
دارد بالباس میهدی میهدی از دروازه خاج شد در حلیکه
حاضر بود سوار شد و در لکاتان رفت پس از یکمزد
یکت و اردکاشان شد از آنجا یکت صوصهای اصفهان
حلی شد به بود اجباب کاشان هم در پرده بودند اول
لغوی از دوجه اجبارا رفت ملاقات نمود و قرار بانها
دادند که در ساعت معین چند نفر از زنانه کاشان بیایند
در خیابان تکراتخانه خودش نراشان رئیس تکراتخانه اند
و بروند پس از آن خود میهدی میهدی را اند رفت در تکرات
که رئیس آن تکراتخانه است هزاره بود چو یکی را اظهار
داشت که سه تکرات دارم برای لکاتان در آنجا میروی
که سه هزاره داد این بود که من این تکراتها را میگویم
و برای یک نفر شخص لوطی بفرستای لوطی و بفرستای

و امام محمد اصفهانی و جمعه را بخارا تهم نمیدانم او جواب
گفت که ایاد دولت پس تکلیف نمی آید را برای چه نگذاشته
است معلوم است برای امرای مهم و مهم تر از این ابراهیم
در نظر نداریم که مردمان محترم را دستگیر نموده در آن ویران
آنها را با تبر منهد عازم کاشان و طهران شدند از آنجمله
حمید نفر آنها با تین بودند که حال با یکی تکلیف نمی آید حاضر
و با یکی آنها از عفت می آیند و در نهایی حاضره را نشان
شد نهاده داد بعد بطوری اشاره نمود که آنها متفرق شدند
تا یکی پس از جواب و سوال رئیس تکلیف نمی آید آخری خوش
این شد که مانند شمشیر بدین نامش تکلیف نمی آید
جواب از طرف تکلیف رسید که تو را شقه نمایند
و بالعقبات و کشته شدند جواب گفت صاف نمی آید
از نفس مردم نیست این جا نیستیم بشنیم آنچه جواب
آید حجری بدارید خنده صفتی شده راه را راه فرار را میزدید

ناچار تکلیف نمود و می فرستاد که ما هم پول تکلیف
شد داد پس از دوسه ساعت از طهران جواب آید
شاهزاده رو کرد با و گفت جواب تکلیف تو شریفی
دارد همین قدر بدان مسندانی با افتاد مالی پول
شریفی هم با و داده شد جواب از برای ظل السلطان
و سایرین مختصرش این بود که خفایای را با پس اسم
محموس نموده آید نغزاً تحملاً گرام برده و اموال بجا
برده آنها را گرفته زد کاشند و از آنها رنجایت نامه گرفته
طهران نفرستد پس از اخذ تکلیف اهل کاشانرا -
اخبار دادند از چگونگی و جمعه را سوار شده مراجهت
ناصفهان نموده پس از یکروز و یکشب وارد هورت
تکلیف حاضر یک سلطان الشهدا داده ایشان
عالمی آن صورت مربوط با سیل حالزاده مجوسین ۹
طلی السلطان رسیده ظل السلطان از قرار دستور

اعلی حضرت زهرا مخوفه اند و چهار برابر الطوار اجرام دارد
 نزلت آن نمودند و اموال عاریت شده را هم اعلی
 را رد نمودند و صورت رضایت گرفته بجهان رساندند
 ولی این سرباز در برابر طوطی معروفیت در میان تاجران دیگر
 نداشتند در اصفهان زندگانی نمایند یعنی زندگانی را
 سخت دیدند از اصفهان ترک عهده نموده بطرف مشهد
 و بعد از رفته و اخیراً در مقدمه تائیس عشق آباد توطی
 و اعلی هم در آنجا با طعم تجارت مغولی شدند که حال ابرار
 اولادها و گمان آنها در عشق آباد از معدودین هستند
 و از وفایع و شهرت جناب حاجی محمد رضاکی اصفهانی در
 عشق آباد نه چش را از آنجا جویند و مسئله دیگری دو
 سال پس از آن واقعه قبل در اصفهان مجدداً اهل طوطی
 و امام جمعه که حال موسوم بر شش باشد و حاجی محمد باقر
 مجتهد که موسوم بدشت باشد در عهد درویش برآمده

انضم

قب
دب

اول کزده در سگی اصفهان که تا نوحه باشد عهده حکم کز
 معدودین باینها بوده خواهند ایش لایسگاهای
 پیش تازمین دو نفر را دستگیر نموده با اصفهان کورده
 و طوطی نکشید که در سب و پنج صفر آن سال سهیم نموده
 در پای قالی اسلحه حقه و همه نوع غذای بر حید او دارد
 آوردند سوراخندند با چاقوهای و چشمهای او را کردند
 و بایب بر حید او کردند و کاسه سوراخ بایب زده
 مصححی نمودند باری لایسگاهای را هم کوشهایش را کردند
 و مهار نموده در بازار و کاروانسراهای کردانند و بایبها
 هم در اصفهان اغلب در پرده بودند کز آنجمله اخوی محمد
 کا حق علی حرم روبرو را خانه کردند و بایبها را نمایند و
 سده نیز هم محمد را بایر سکردم و بعد از رحلت سکردم و دیگر هم
 در سرائی حاجی کریم بودند چونکه اخوی با که خدایان و محمد بن
 آنجا طوطی حجاب بودند نیز در حینه نفر آنها کردند در تجربه

ع
۶۶

اظهار داشته که با اخوی کار لازم و واجب دارم بنده
 آنها را حلقه‌ای داده و خود که خانه بکجه نزدیک بود بجهله
 رفتم و خبر دادم که که خدایان آمدند و شما کار دارند بایستد
 و بر گردید فوراً مراجعت بکجه نمودم و قسکه و در زنجیره نمودم
 و سم به نفر از اجرای طل سلطان آمده اند در آنجا بسمه
 و با که خدایان خوف بدارات تنویر نسبت به اخوی دارد
 بجهه شد پس از مدارات بباله خدایان اجرای طل سلطان
 اظهار داشته که شما را از دربار خوانسته باری اخوی را
 ببرد داشته و همراه بردند یکی از این که نفر مختصر بقه با
 اخوی داشت در پیش راه اخوی او را واسطه و رفته در بجه
 و القهار بعنوان ادرار کردن در آنی حراری داده با آنها
 بولی مدید که او را بدربار نیرند و بعد مراجعت بخانه نموده
 بودند بنده هم پس از آنکه اخوی را از بکجه بردند در بکجه
 مراجعت نموده و در نهانی سرعت رفته بخانه خبر دادم و

و از آنجا آنها بخانه مهدی حیدر که از محرم سلطان آمده
 بود خبر دادند از خانه آنها هم بخانه سلطان آمده اند
 دارند حلقه اخوی با آن استیاضی آمدن بکانه باله
 و بسمه بسمه پس از عتاب و خطاب زنا داشتند که
 بکجه توان بیکرم بایک خاص که هر وقت شما را طل سلطان
 خوارت حاضر شوید ببار کار یکی می رسد که قلبان زمین
 زنده داشته و اما نه از خبر از خراب کرده بگوشن انداخته
 و بوقت از خوف زبانه خانه که والده باشد با اطفال خانه
 بفریاد و هتال آمدند باری اینها دند و ضایع شد بکرم
 ببرد اخته و آن بکفر واسطه میانی آفتاد حقه طه قند و
 چاپی از برای مامور اخوی قبضه دادند بکاله تا بمرغری برود
 بگرد بنده را هم همراه آنها نمود بنده هم همراه آنها آمدم و ب برای جایی
 بانه کفتم اگر شما همراه بایستد حواله را بخند بکنم من این جا بایستد بکفر
 من بایستد بکرم بدلم او قبول نموده بکفر واسطه همراه بنده آمد و بکجه

رهنده قدم و چاهی بنده قص را با و دادیم و بنده بطور استاره با در ساینیم
 جواب گفت با خوی بگوئید صاحب بهای سابق را نیز بنیم من نخواهم چیزی
 داد این واسطه رفت یا نه اظهار کند که این قبض نکول شد بنده بطور
 فرار آمدیم بمنزل پست سر واسطه آمد در ب منزل که بگوئید بنده فله تی این
 سزاوار بود بامن واسطه رفتار نمایند زنانه جواب دادند که پس از فلان
 شما از خانه آمدیم رفت که حسینعلی هم رفت بخانه آقای امام که از دست
 شما عارض شود باری آنچه پست در ب خانه بودند دیدند نتیجه ندارد
 با تجدیدات و خط و نشانی زن رفت پست سر شهر که عید وارد شد
 که خبر بمنزل جناب سلطان الشهدا رسید و من از اینجا فرستادم باری
 انوی همان ساعت برداشته و بر د بمنزل خودش آمد از بانه از ده
 در شده که کسی در پیش راه نتواند متعرض من بشوند باری این
 مطبعت تا این حد بماند جناب سلطان الشهدا با امام جمعه که نیز چنین
 باشد چندی بود متار که در کارهای او نموده بودند یعنی لعلی کارهای
 او را و از ده بودند و خودش مستقله کار کثرت در رسیدگی اوقات

کتاب

خود را می نمودند و صاحب بهای نیز با امام جمعه نموده بودند پیچیده هزار تومان
 طلبکار شدند مسند با فرج امام جمعه بایشان سپرده بود پس از دادن
 سند جناب سلطان الشهدا بنای مطالبه را گذاشت امام جمعه هم پس
 از سهادت ملکه کاظم بجای افتاد ظل سلطان و شیخ خجری با قرا و عهده
 و نوید داد که باید با و شما متفقاً قیام نمائیم و یا نیز راضی که سلطان الشهدا
 باشد و یا نیز راضی که محبوب الشهدا باشد تلف نمائیم و کوریا فایده از
 گناه ببریم که آنها را الطمع آورده با خود همراه نمود در پرده تائب عید مولود
 جناب سلطان الشهدا شب را شهادی حیدر که از اجزای محرم ایشان
 بود فرمودند بر و بمنزل منی فردا صبح که عید است میروم بمنزل امام جمعه
 بعنوان دیدن هرگاه زود آمدی بیا در آنجا دهرگاه دیرتر آمدی
 از آنجا میروم بمنزل کاخ جهر با قرا و ظل سلطان بیا با منی باری
 فردا صبح را ایشان با منی و نفر از ترکهای و دیگران تلف
 میرند بمنزل امام جمعه با بودن جمعیتی که برای دیدن عید حضور بهم
 رسانیده بودند جناب سلطان الشهدا پس از حرف چای حرارت

میروند از پیشینه ظاهر ایشان را هم جمعه هیچ اظهار نمیکند ایشان
 ترفند نمیدانند پس از آن حجب استعداء که کانیز احسن باشد که نسبتاً
 نزدیکتر از سلطان استعداء باشد با خودی که چنان کانیز از اهل رایی
 دیدن بمثل امام جمعه وارد میشوند پس از آنکه نشسته جای برای
 حضرات میاورند بعد از حرف چای در میان مجمع امام جمعه روی به
 پیش میست میکنند و میگویند این استکمالها را ببرید و آب کشید و بنای
 تعرض و بدگویی را میکنند پس از آن فرستادنی خود را میطلبند و
 میگویند این حضرات را ببرید در باطن سلطان و کانیز احسن امام
 هر گاه هست و تشکر کنید ببرید نزد آنها تا تکلیف معلوم شود و فرست
 بانی با جمعی از فرستادن حضرات را برداشته در وی بطرف ^{الامان}
 میبرند با جمعی در وسط راه یک دو فرستادنی و نایب هم از طرف
 ظل السلطان ملحق با آنها میروند حضرات را ببرند در مجلس و از
 طرف دیگر بجنوبی سلطان استعداء در منزل پیر زن ظل السلطان
 ترفند داشته ایشان که کانیز با قریب باشد نایب و فرستادنی میگویند

بجفت دالی عرض کنند ایشان نهانی منی هستند نایب فرست
 میروند بهمن فرج عرض میکنند ظل السلطان سخت ممتنع و بدگوش
 و ایشان را میخواند کانیز با قریب خودی با آنها حجاب کانیز احسن
 میروند نزد ظل السلطان باری پس از آن ایشان را هم بنزد او
 در تالار تویله که محل مجلس اعیان است مجلس میمانند پس از آن
 در طرف امام جمعه حجره های ایشان را راج میکنند و در خانه شان
 هم که سه دیوانخانه باشد و سه اندرون در که بیرونی باشد بناخت
 و تاز مشغول میشوند و آنچه میخوانند میبرند با خود و نایب حتی از
 درختهای باغچه ایشان میبرند از طرف دیگر صد شده در شسته که
 رفته بود در ده خودی که معروف به (آغیل) بود در پنج محل نمایند
 ظل السلطان یک نایب و جمعی سوار میشوند برای ضبط آن
 شهر با ویرج در کوه سگی شهر بشیر میروند محصور در واد
 نمکین از آنجا نمیکنند و بفرار واقع نایب و فرستادنی میروند
 بعد از آنجا به جلودار میگویند که در باهای شما را دشمنی نموده اند

شما هم مطیع شوید آخر الامر بار و نه و ابرونند ظل السلطان
ضبط نمود اموال خانه و بحره را هم امام جمعه ضبط نمود بعد این
برادر که یکی از آنها میرزا اسمعیل بود و کشته نام داشتی در
ام و داشت از حبس بر دل آوردند که بروند از وجوهات
نقدی هر کی است بگیرد و بطل السلطان بدهم او هم آمد برو
و بسلع خطیر جمع نمود و داد با و فقط کایم را حسن که سلطان
باشند و کار را حسن که محبوب الشهدا باشند در حبس بودند
از ظرف دیگر از زنانه اجناس بطور مخفی جمعیتی بچهای و صنفیان
در تکرانی نه خارج **شخص** خفته شدند روز بودند گرفتاری ایشان
که روز نهفتم ربيع الاول که روز عید بود بایست و دوم که
نشی روز باشد شش شنبه در آن روز اقدام در شهادت این
دور برادر نمودند بطور خفیه در بهمان طایفه طوطیه رضای میر غصب
را گفتند برو و اینها را سیر ببر رضای اظهار کرد که من نمیتوانم
حکم و اوله را بیستمی برم بعد از پنج خفی میکردیم

والموسیرین احاطه بدینند این را بر امن بدست خود میکنم
لنگ و کار دی طلب نموده بود یاری نیس از جواب و سوال
رناید ده تومان قوتی الحاده همان رمضان میر غصب انعام
دادند بهر نحو بود او را فرستادند در طایفه طوطیه که در بهمان زیر
زنجیر شهید نمایند چه که تصور نموده که اگر از اینجا خارج نمایند
از دایم و هم رکنه شوند و شود از خوف دیگر امام جمعه رفت
در با فوق عمارت های طایفه طوطیه مقابل دو برادر استاده شدند
اینها میر غصب و شش را به بنده با و بلخی شوند میر غصب که دارد
میسود حیات سلطان الشهدا و سوبانیه با اول در تیرش
و مرا حلد من کن و محبوب الشهدا هم بهمن اظهار را میباید و در اعلی
که از امام جمعه سیر داشتند و احتیائی نمیکند باری میر غصب در
زیر زنجیر شهید نمایند و بعد از آنجا حیدر در برادر را میاورند
در سدان شاه در کیفوت می میوراند و نایب و خراس می استند
و مردم را نمی گذارند نزدیک بروند اما مسند زنانه در حلقه از

این واقعه رئیس مکران را مطلع میسوزد زبانه اجبار که در آنجا
 متحصن بودند بطور اخلاتی گفت شما خوب است بروید و
 شهر یک سرکش بنیانیانی بکشد و فردا بیاید تا من تلکرافیک
 با لوفت ها کنم کرده ام به معنی چه جواب میرسد زبانه را با منی طور
 قانع نمیکند از اینها بفرستد و در شهر میانه از آنجمله ملی کز آنها
 والده حقیر بود می گفتند آید کم تا بازار مکران که وارد میدان
 میسوزد و وارد میدان که شدیم دیدیم همه همه بسیار مهت
 بودند چه خبر است ملی گفتند بود و نفرسید برادر را شسته اند
 و آورده اند در میدان والده دیدیم بنیانیانی بغرنده و افتاد
 ماری زبانه دیگر او را به هر طریقی بود از میدان برده بمنزل
 میرسانند که از اینها رفت در پاتاکو آخر عمرش برای ادبانی ماند
 و بعد از خوف نیت هم نمیکند که آن دو جبهه را بنزد در
 خرابه های شست میخ میزدند و دیوار را روی آن دو جبهه
 میزدند خواب گفتند نیزینه و بسین کار را نمیکند از خوف دیگر

اخوی کو چک لا میرا که معنی را میبرد نزد طایفه سلطان پس از
 دادن پولهای زیاد اجازه میگیرند که بروند جبهه ما را از زیر دیوار **آورد**
 بیرون بیاورند و بروند در محلی و من گفتند چه خبر از تو گریای
 خانواده خود را برداشته در میان شب با من و کلک میروند
 که جبهه ما را از زیر دیوار بیرون بیاورند و در میان شب که حوالی
 در خواب هستند بجای بسیارند و قشیکه میروند می بیند دیوار که خراب
 شده گفته بدیوار دیگر نموده و این دو جبهه در آن زیر محفوظ مانده آن
 دو جبهه را برداشته همان شبانه بخت فولاد برده در میان می
 نمودند تا فردا که روز شد و حوام بنای سرارت برای جبهه ما داشته
 دیدند از میان برده اند و از لریه دراری لیل و عیالشان بهم رفت
 و جلوگیری نمودند و در لوجه دیوار از خلق بکشد بگری که میرسیدند و جوی
 صحافیه میخواندند شب شهادت اخوی کا حسن علی و حقیر حسین علی باقیات
 که مگر حساب که خاتم سلطان الشهدای بود و پیران آن کا و حسن
 و حاجی عبدالله نجف آبادی بطور مخفی از اصفهان بیرون آیدیم

یک قاطر سوارى ماد و برادر داشتیم و یک الیچ هم از برای کاخ و
 پیرشان خریداری شده بود یک الیچ هم نجف آبادی داشت بهر طور
 بود به یک منزلی و هفتاد که گزنا شد رسیدیم در برای شاه عباسی
 منزلی نمودیم خویب بمغرب رفته بود نفر در اطاقی تا یک هفته اند
 تحقیق شد که جده احمد و کاخ و لیران ملا جعفر و جابر معروف بودند آنها را
 برده نزد خودمان پذیرائی و همراه نمودیم شب را در موضع حوت قافله
 نمزلی دوم که مرصه خور باشد رسیدیم از آنجا هم شب دیگر تا قافله
 نمزلی سوم که دسو باشد رسیدیم مرحوم حاجی عبدالله رفت برون
 از برای نان و آب مراجعت نمود خدمت کرد و داشت که کافیر را زین العابدین
 جراح یا پای پیر آبله در یکی از سوره های کاروانسرا افتاده فرستادیم
 ایشان را هم که روزی بعد عدوانی بهشت نفر رسید با این سه مال بکار
 و پاره کاشانی رسیدیم از اجتماع ملاقات شد چه که در پرده بودند
 همراهی در کاشانی توقف نمودند که معالجه ای با ایشان نداشتند
 بنده و اخوی و حاجی عبدالله پس از یک شب توقف از آن کاروانسرا

حرکت نموده بقم رسیدند از کاشانی پس رسیدند مرحوم محمد
 و کاشانی در آنجا ساکن بودند و در فرود و شب از مالکها پاداری
 کردند و عهدها در بهر محبت را جگری داشتند بعد از آنجا بقم رسیدیم در
 قم هم مدتی در صلاح در توقف نمیت از آنجا هم حرکت نموده برای
 طهران آمدیم در راه بدگونی داشت گونی خیلی شنیدیم از عابری
 از آنجمله در منزلی که خواهم عرض سلطان بود در برای شاه عباسی که دارد
 شدیم برای در آنجا نگاه کردند و رانند خراب کردند و لایق نشده
 با بهیای خراب کرده اید میروند لایق نمیکارم رنده از اینی بردید
 جمعیت قافله هم زیاد بود از حرکات رشت آن بد بخت خیلی خضره
 شدیم در این باب شخصی از خوانین یا سوار و دستگاه وارد شدند
 و در معرفت آنجا منزلی نمودند و شب که شدیم شخصی برای دار که
 رشت گونی نموده بود آمد دم سرا ایشاد و فریاد برآورد و خطاب بتمام
 مسافران که از حال بیخبر در برای بسته میبود و هر ملال ملال شده بخواهد
 خارج در داخل سرد چاه و چاه میگویم این کلمه مال خانی بر خور د

حکم کرد اجزاء خودش کور گرفته کورند او را خوابانیدند و از
 دست کردن کوتاهی او از سداق سیاه نمودند تا موقع حرکت
 قافله با از انجی سالم بروی آمدیم یاری تا وارد طهران شدیم
 پای قاپو در سرائی منزل گرفته چند روزی خوشی بردیم
 بعد از آنکه از سداق سیاهان **بسیار** ما آمد و از انجی ما را بدواره
 دولا ب در خانه که متعلق به حرم اصفهانی بود منزل دادند بعد از
 سترجا آمدیم در بازار حجره برای نزل شب گرفتیم حضرت احمد سی
 جمال اهل بیع ملحق تواری حواله نمودند برای بایه دست بهما چوین
 داده شد آن وجه را تقسیم نمودند هر نفری سه تومان و خورده +
 سه تن شد هر کدام بکار و بسی مشغول شدند از آنجمله سیده و
 اخوی در ساری دو سلی خالی حجره گرفته مشغول داد و ستد تجاری
 شد اما در باب تقسیم دارائی سلطان شهداء فیما بین ظل السلطان
 درخت که امام جمعه باشد نیز واقع شد کاریائی رسید که در روز
 در بعضی شهداء اصفهانی برام خورد و دکان و بازار را بسته شد

و امام جمعه با لجره از برای ظل السلطان هجوم کورند ظل السلطان
 هم در حجره ها رفته و در بار بسته و مکررات بطهران نموده که مراد باید
 که خلق بحکم امام جمعه مرا تلف میکنند ما هر ادنی شاه متغیر شد
 و حکم نمود که قرب و سربار حرکت کند و بعضی اصفهانیان فیکونی نماید
 قرب و سربار تا قم هم رفت بعد از این سلطان تبریزی که کرد
 با مکررات امام جمعه را با حاجی شیخ محمد باقر خواست و گفت دین
 اکتس را خواهم پیش کند و خلق را ساکت نماید هرگاه ظل السلطان را
 میخواهند حکومت دیگر تغییر کنم باین دل خوشی کردم هم خلق را
 ساکت نموده دکان و بازار را باز نموده پس از آن مأمور شد که
 امام جمعه را بطهران جلب کند از نوکرهای خودش میگفتند بهمان نوع که
 در خانه زاده سلطان شهداء رخنه نهاده کندیهای ترغیب را در
 باره از حجره می داشتند و او با جمعی از اصفهانیان حرکت دادند تا
 بقوم رسید از طهران سوار غصب حوت نموده او را بطرف حواسل
 حوت دادند بهمان آن از بعضی طهران و بعضی از حقیقت اصفهانی

نمودند پس از ورود بجراسان در آنجا حبس نظر بود تا یکی دیوال
را بکنیم و واسطه نزدش رفت قول شد عاقبت مرحوم حاجی میرزا
حسن شیرازی از نامرادین شاه خواهرش نمود اجاره فرمائید برود
در اصفهان در خانه اش بنشیند و باید که مصدر هیچ کاری ننهد قول
شد و او را بطور مخفی با اصفهان برده و قرار دادند که با کسی معاشرت
نکنند پس از آن در خانه بحرخی مبتلا شد که از سرچ آن عاجز
مختصر گفته طوی او با نمود و در کت قوی بمثل مار در دوطرف
گردن او پیدا شد و طبیب با از معالجه او عاجز شدند بطوریکه
بوی نفرت او خانه او را می رانند و خبر نمودند او را برودند در آن خانه
های خرابه پشت خانه هاشم در اطاق مخدومه منزل دادند
حتی طبیب ها خون حیض زن را با و دادند نشد تا عاقبت بمثل
توله کت جدا نمود تا بمقتضی خود وارد شد اما در باب حاجی شمس میرزا
صیغه داشت خیلی وجهه بود ظل السلطان با او چهره راه پیدا کرد

تا مدتی رفته رفته اغلب تلفت شده اند حجت الاسلام دیدند کار
از سرده نمودن گذشته و اسباب رسوائی فراهم شده خواهرش
حرکت بقصات عالیات از ظل السلطان نمود او هم بطور مخفی
بقصر از آن صیغه با سیر اهل و عیال حرکت دادند تا در د
بکر بلا و نجف شدند پس از چند روزی بجه مرض معلوم شد بخت
در آنجا تلف شد در آن موقع مرحوم انوکی و امیر ازین العابدین
کائناتی جراح در آنجا بودند برای بنوع دوسه فرد شتر فرستادند و
در سال غم نیز در حث بودند و بعضی که درید در اصفهان نجاش
کوک اصل آمد و درید آن گری که کونچه خود بر دخنوی کوزین
بشار دید لویف ابهامی تا خاک نجف خود فرستاد عین
و مکر سومی که ظل السلطان باشد از داردات نسبت با و دند اگر است
در پاریس در حضور سارک حضرت عبداله با همه مصلحه لازم بشود
مختصر نیست و اما مرحوم حاجی علی اکبر شه میرزادی و خاتون ابهر

از این فصل استی هم گیند و روند در خانه داشته و اربابی د
 رسول فوق و نوسحات هم بعهده مرحوم اخوی شد خلاصه نبردگی
 باز در اینی هم معروف شدیم تا این گرفتاری اخیر له بانها را اینی
 شاه نایب السلطنه و جوه اسباب را و شکیر و خمس بخود از آنجمله کردند
 اخوی کا حسنعلی را ببرند او هم اتفاقاً برای تغلی رفته بود در حجره
 بنده بودیم یک نایب دیک در آن بنده را بر داشته بدو آنخانه
 بردند و بنایب محمود که نایب کل بود اظهار داشته بود که کا حسنعلی
^{شهر} برادر بزرگ او قوه زده بود ما این مراد که یکس را آوردیم
 باری حقیر را برده و در آنخانه نایب السلطنه که خدمات راجع نموده
 بودند در الحاق نقیض نمری دادند در آنروز چهار نفر دیگر را بغیر
 بنده آورده بودند که اینها با بنده با بدست استعطاق شوند و در
 الحاق بزرگ دیگر احبابی که استعطاق نموده بودند جمع بودند
 و منتهی پد مرالی را از طرف دولت نسبت بانها مجری میداشتند

همین قدر شده بنده شماره کردم بیست و چهار نفر در آن الحاق
 استعطاق شده حاضر بودند از جوه اسباب از قبل میرا ابودلفضال
 و حاجی ملا علی و کبرته میرزا دی و میرزا زین العابدین جراح و ملا محمد عطار
 و شیخ ابودلفضال عطار مع سیرین که الحال اسامی در نظر خانه
 باری نایب شد و دولت استعطاق بجا ما رسید و اول مغرب که
 شب جمعه بود نایب السلطنه وزیر نظام و کنت وارد شدند در
 تالاری نشسته و نایب محمود هم آمد معوی تازه و اردینی را نوریر
 نظام بخود این پنج نفر یکی بنده بودم و دیگری میرزا محمد رضا
 میردی و دیگری حاجی میرزا حبیب الله و پنج باد و نفر دیگر که ملا احمد نام
 و کاسه حسن نام اهل کامران دولت از شب گذشته بنده
 آمد چونکه بنده جوان بودم و مرا یکی اخوی آورده بودند اول بنده
 را طلبیدند و وارد تالار شدم و ایستادم دیدم نایب السلطنه بای
 بجاری نشسته معولی بخوردن مرکبات است یکطرف هم وزیر نظام

نشسته و حرف دیگر هم گفت و در عقب طایفه از غلامان کفری
که نقش بود در این ایستاده نایب السلطنه در نهایت
فناشی رویه بنده نمود که بیاید پیش بنده چند صدی رستم
باز تکلیف کرد که بیاید بالاخره پای سندی خودش بنده را
نشاند و با اخلاق تمام بیوخی که همراه هستم با شما بنای
رستم طاق را که اردو بنده هم بطور سادگی جواب داده تا چهار
از شب بید بنده را با طاق دیگر برده و میرا چهره را جلیدند
یک ساعت بهم باریش نذاکره شد و بعد آن که نفر دیگر را آورده
تا ساعت پنج راسی یک یک را نوشته و آنها را بر روی جرو
استنطاق شده های دیگر ولی بنده را برادر است که یه سوانند
انخویرا دستگیر کنند و منضم نمودند آینه نمیزی و طرح حال و تعداد
آینی را با جدا داده شد اخوی از ایسی سرت بفرستد بخود
بعد از چند روزی خودی هم مغشوش شد اجناس مفروق و در

شاهی

برده بودند اخوی از اینجا حرکت بطهران نمود در بنی راه که بود
باز مجدداً طهران مغشوش شد و چند نفر را مجدداً الرقعه از قسلی
و شد و رسد الله و بنکر و استاد و جانی سمانی و حاج کریم عطار و چند نفر
دیگر باز سر راه اخوی آمدند دیدند نیت این خبر در بنی راه
با اخوی رسید باز مجدداً از اینجا لطوف باز نذران رفت تا الله
بیاخوش رسید در اینجا هم صلاح شد که بماند از اینجا بدیات
آنجا که مافور جنگ باشد رفته در منزل ملا علی بنی شهید پس از
دو سه شب دید وضع آنجا هم خوب نیست از اینجا حرکت نیت
طهران نمود پس از حرکت او ملا علی بنی رفته با جمع دیگر طهران
گورده و بردند در انبار و بعد از چند روزی ملا علی بنی را در
طهران شهید نمودند و سایرین را در انبار دولتی محبوس کردند
عاصفت اخوی که بعد طهران در خانه و گفت هر چه میشود در این
نمود چه که ما هر گاه رستم آنجا ببریم خود ملا علی بنی را که شهید نمودند

جدا ایشان پای قایق بود باجی سوس که در میان یکی بود
 لیل نه میز را بود و در آنجا استیم و دستور داده شد که شما برید
 و بعد آن سه رابره داشته بپزد و پس بپزد و هر چه خرج لعل
 گرفت من میدهم کن شی زن رفت با قایق میرخصمه را دید
 و قرار چیزی با آنها داد و بعد رابره داشته آورد در روی فرس
 و پس نمود بدو ملاحه میرخصمه را همراه برداشته آمد در خانه
 که صبح کند من از اینی پول گرفته شما بدهم که پول گرفته باها
 و در روانه نمود باین واسطه چنه روز میرا اخوی هم بطرف در این
 مسافت نمود که بسا از طرف میرخصمه اظهار می شود و
 بیاید در خانه بعضی نمایند باری عاقبت اخوی را اصلاح دیدند
 که مسافت به بعد نمایند از اینی با اخوی کوچک پس و لابد
 همدان زنه در سرانی منزل نمودند بعضی صفهانی در آنجا لقبان
 نمود حکومت فرستاده آنها را برده جیوس نمود و در دوش

در حبس میماند و حکومت فراموش میکند و قوت و غذا با آنها نمیکند
 بعد از یک هفته زنانه که والده کاچمر و سخیل خط بود از طرف پدری
 منسوب بود لبراق آنها میر و نذوقی میر و نذوقی آنها در شرف
 موت بودند حکومت از غفلت خود و مالوس از زندگانی آنها میگوید
 بپزد پس از چنه روز معالجه هتیه میسوند و حرکت به بعد از یک هفته دیگر
 در اینی خانه میسریم مطلب دیگر تفریح چهل سال قبل میر را رسیده
 و صفهانی از اصفهال با عیال خود را خیه علم اظهار کنند و در یکی
 از اطاهای خانه نزل نمودند و چون قصد حرکت به قوردا داشته
 پس از چنه روزی اظهار داشتند که یک صندوق از بازار برای
 ما بخرید تا موقع حرکتی اظهار نمودند ما بعضی امانات داریم در
 این صندوق گذارده در اینی نزد شما باشد باید خیلی حفظ
 نمائید تا دستور از فوق داده شود ما هم قبول نموده صندوق معض
 همت در خانه داخل آن لاک شده در اینی در صندوق نهاده

و بکنف از اطفال است که بنا بود آمد روی کنرا بپوشانید و بکنف اتم
حرکت نموده باین مقصود پس از روی بی باز در چهاران بنای
گرفتاری این ابر و حجاب حاجی ایمن و حاجی طاعلی اگر پیش آمد
و زمره می نمودند که نمی آید بریزند در خانه های بی چوبی
نرسبت و بسبب نعال شد که مبادا بیاید و امانت آنها را برید
از آن محل در آورده در اطاق دیگر محفوظ نموده و در آن اوقات
نورسته شد باین مقصود که گامیز را از سدالمه امانت نهاد اما در
و حقت استیم مبادا بریزند بر روی از چندی گامیز را از سدالمه
بطهران آمد و از آن محل در آورد و بریزند در محل دیگر و باین مقصود
باین مقصود نمود طویلی کشید جمعا آمد بطهران و امانت را برید
از کفایت آن نورسته که شرح امانت است عیسی بر سر حقت
نقطه اولی در آن صندوق بود حال آنها را خبر کنیم که قدر آن محل
و منزل را بداند از وقت با علقه کنیم که آن صندوق دارای

چه امانتی بوده و باین مبارک حضرت عبدالبهاء آمدند در خانه
و عکس آن اطاق را بر داشته فوق بردند و نیز خود بنده نام
زمان تشریف باین مقصود در حضور مبارک نور عیسی را در ۴
نزل میرا از سدالمه با جمع از اصحاب بودیم در آنجا باز مجدداً این
نظر را نمودند که حفظ آن منزل و محل را بنماییم



تاریخ ۱۷ خرداد ماه ۱۳۱۰

مطابق شهر ۸

نمبره ۱۵۷

ضمیمه

مؤید محمد خرم خورشید
ابو نصر خرم خورشید

مستفاد خرم خورشید
تقدیم مؤید محمد خرم خورشید
تقدیم
تاریخ مکرر و تالیف
را در کم نیت تا بدو

شماره ۱۵۷

